

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آل بيته الطّاهرين، واللّعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدّين

طبق روال معمول که صحبت در مسئله کیفیت تغذیه بر اساس روش بزرگان و اولیای خدا و دستوراتی که از ائمّه علیهم السلام و مطالبی که در علوم و فنون رسمی امروزه به اثبات رسیده، بود؛ قرار بر این شد که این مطالب ادامه پیدا کند تا ببینیم به کجا می‌رسیم. اما با توجه به وضعیت حال بنده، دوستان صلاح ندیدند بر اینکه بنده امشب صحبت کنم و ما قول دادیم که حداقل در این مورد متعبّد باشیم. در آنجایی که می‌صرفد، آدم تعبدش می‌گیرد! خوب بلدیم از این گونه مسائل فرار کنیم! و لذا از رفقا تقاضا کردیم به اندازه یک ربع، خلاصه با چک و چانه، البته راضی نمی‌شدند ولی بالأخره گفتیم بابا برویم رفقایمان را ببینیم، دیدن که اشکال ندارد، حالا صحبت و این مسائل به جای خود و بعد برای خودم برنامه گذاشته‌ام که روز جمعه را جایی نروم و در همین منزل باشم که خستگی غالب نشود و منجر بشود به اینکه توفیق زیارت بیشتر دوستان از ما سلب شود. إن شاء الله تتمه صحبت را می‌گذاریم برای جلسه آینده که قریب ماه رجب هم هست و مطالبی که در این زمینه مناسب است را خدمت رفقا عرض کنم.

اما برای خالی نبودن عریضه گفتم مطلبی که شاید شبهه‌ای پیش آمده یا شبهه‌ای پیش آورده‌اند، این دومی به نظر بهتر می‌آید! حالا حمل به صحّتش این است که از مطالب ما برداشت صحیح نشده است. بنده در همان صحبت‌هایی که البته خب مناسبت با مسئله تغذیه هم دارد در جلسات گذشته

عرض کردم، یک وقت راجع به این قضیه روش بزرگان در ارتباط با مسائل و مصارفشان، مسائل اجتماعی، امور شخصی، خانوادگی ... اگر خدمت رفقا حضور ذهنی باشد راجع به این عرض کردم که مرام بزرگان بر اساس منطق بود، بر اساس عقلانیت بود، شعار نبود، و تقاضای ما این است که دوستان که به مطالب ما نگاه می کنند و توجه می کند: چه خوانندگان، چه بینندگان، چه شنوندگان در هر کجا شعاری برخوردار نکنند؛ چون ما جدی صحبت می کنیم و این مطالبی که مطرح می شود جنبه شعاری دارد. مسائلی است که عرض کرده ام بنده روی تک تک اینها روز قیامت پاسخگو هستم، دلیلی ندارد بر اینکه بیایم مطلب خلافی را از مرحوم آقا نقل کنم، چه به من می دهند؟! من در همان بیت چهل سال بزرگ شده ام، حالا یک درپیتی از یک جا آمده، خلاصه خودش را نسبت به همه مسائل مطلع فرض می کند، اینها شعار گونه است. بهتر است که عرض خود نبرند و زحمت ما ندارند.

آنچه را که ما نقل می کنیم بعینه با چشم خود دیدیم و با گوش خود شنیدیم و با حضور

خود لمس

کردیم و بیشتر از بقیه هم می‌دانیم، هیچ‌ی بانی هم نسبت به این مطلب نداریم. مطالب معنوی و مراحل معنوی و تقوی، اینها جای خود را دارند که نه بنده خبر دارم کجا هستم و نه دیگران می‌توانند افراد را در معیار و مضمار سنجش قرار بدهند. اما راجع به روش بزرگان بارها عرض کردم که بنده اطلاعاتم از دیگران بیشتر است و هیچ‌ی بانی هم از این مطلب ندارم. متها خداوند توفیق بدهد که در این امانت خیانت نکنیم و دست نبریم و از خود اضافه نکنیم، این مهم است، دو روز دنیا می‌گذرد با مغلظه سر چند نفر را توانستیم شیره بمالیم و گرم کنیم، سر این دو ملکی که اینجا [در یمین و یسار] هستند را که نمی‌توانیم شیره بمالیم و گول بزنیم؛ پس چرا بیایم بیخود شبهه ایجاد بکنیم؟ آنهایی که باید بدانند، خوب می‌دانند من چه می‌خواهم بگویم! مسئولیت و تعهدی که بنده نسبت به این مکتب دارم و این مسئولیت را پدرم بر عهده بنده گذاشته است، نه با این مطالب از آن جاده و از آن طریقی که هستیم به بیراهه می‌رویم و مطالبی را که نباید بگویم، می‌گوییم و نه از آنچه که به صلاح می‌دانیم دست برمی‌داریم. هر دو طرف را ما رعایت می‌کنیم و باید همه همین‌طور باشند.

در اینکه بعد از فوت مرحوم آقا انحراف ایجاد شد شکی نیست و در اینکه عده‌ای از مکتب ایشان فاصله گرفتند شکی نیست، و اینکه نسبت به راه و روش ایشان خیانت شد شکی نیست، بارها هم بنده عرض کردم که حاضر برای مذاکره هستم ولی تاکنون پاسخی نشنیدم و الآن هم همین را مجدداً تکرار می‌کنم: به جای اینکه بیایم و به مطالبی که موجب تشویش است پردازیم، بهتر است که به فکر فردای خودمان باشیم. خیلی از قضایا بود که بنده در حال نوشتن بودم و بعد خط زدم. خیلی از قضایا بود که در همین جلسه‌های عنوان بصری می‌خواستم بگویم که اگر رفقا یادشان باشند یک دفعه ساکت می‌شدم و می‌رفتم سر یک حرف دیگر خیلی مطالب بود.

ما این مطالب را که گفتیم برای فهم خود شما بود، همین تویی که الآن داری می‌نویسی، همین تویی که عمامه سرت است، همین تویی که فردا باید پاسخ‌گو باشی نسبت به آن حرفی که خودت هم می‌دانی داری دروغ می‌گویی! توجه می‌فرمایید؟ مسائل عرفان شوخی نیست، با خدا که نمی‌شود انسان بازی کند، با اولیای خدا که نمی‌شود بازی کرد، پا روی دم شیر که نمی‌تواند بگذارد، هر قبایی را که نمی‌تواند انسان به تن کند، هر قلمی را که نمی‌تواند به دست بگیرد. توجه می‌فرمایید؟ اینجا جای پای شیر است، نه هر کسی و نه هر خزنده و چرنده‌ای!

بنده در روز نیمه شعبان صحبت کردم و گفتم: آقا مسئله ولایت مسئله ساده‌ای نیست، این‌طور نیست که هر کسی بخواهد ادعای ولایت کند! پدر ما بعد از بیست و هشت سال مطالبی راجع

به استادشان به من فرمود که تا به حال جرأت نکرده ام به کسی بگویم. بعد در می آید در کتاب می نویسد ایشان شاگرد آقای حدّاد نبوده، رفیقش بوده است! آخر احمق‌ها اگر ایشان رفیق آقای حدّاد بوده، چطور یک دستور در تمام عمرش به این رفیق نداد؟ همه‌اش از آن طرف بوده است، چه کسی را می خواهید بالا ببرید؟ چه کسی را می خواهید پایین

بیاورید؟ این حرف‌ها چیست می‌زنید؟ خجالت هم خوب چیزی است. خدا آبرویتان را می‌برد. حواستان جمع باشد، بینید در کجا هستید؟ بینید به مردم چه گفتید؟ و چه شد؟ بینید کار به کجا رسیده است که باید دست در یوزگی به کجاها دراز کنید؟ توجه می‌کنید! اینها مسائل مهمی است. هر کس بلند می‌شود دو متر متقال به کلاهش می‌بندد، خیال می‌کند ولی شناس شده است.

خیلی عجیب است، روش بزرگان در این مسئله مصرف همان طوری که عرض کردم تکیه بر جنبه عقلانیت قضیه است، جنبه عقلانیت، نه اینکه یک جنبه زاهدانه پوشالی خیالی نفسانی، این طور نبوده. اینها در راه سلوک و در راه رسیدن به مقام قرب در هر زمینه و در هر ظرفی بهترین را و راجح‌ترین مورد را انتخاب می‌کردند. خب ما با آنها بودیم، ایشان می‌خواستند برای استادشان یک ساعت بفرستند، ساعت جیبی، هزار رقم ساعت بود. آن موقع ساعت ارزان بود، ساعت متوسط بود، ساعت گران بود. بهترین ساعت جیبی در آن زمان آنطور که من یادم است، یکی ساعت امگا بود و یکی هم ساعت زنیت، ایشان زنیت گرفتند و برای آقای حداد فرستادند. خب چرا نخواستند ارزان‌تر بفرستند؟ چرا نگرفتند؟ خوب این پول مگر در جیب سوئیس نمی‌رود؟ زنیت مگر مال سوئیس نیست؟ مال سوئیس است دیگر، هان! که آقای حداد در آن سفری که ما مشرف شدیم کربلا ساعت را در آورده بودند و به آقا می‌گفتند آقا عجب ساعتی شما برای ما گرفتید! این هم استادشان، بفرما! ساعت پنج ریالی هم که می‌توانستند بگیرند، که در هر شبانه روز دو سه ساعتی جلو و عقب می‌رفت!! ولی رفتند و گشتند و بهترین را برای استادشان انتخاب کردند، این روش، روش آنها بوده است.

وقتی که می‌خواستند گوشی و دستگاه فشار خون بگیرند به یکی از رفقاییشان گفتند که دقیق‌ترین دستگاه فشار خون را برای من بخرید و بیاورید واللّه علی ما أقول وکیل، که آن موقع ایشان رفت در همین داروخانه تخت جمشید، دقیق‌ترین گوشی و دقیق‌ترین دستگاه را خریدند که الآن هم هست، و خود ما می‌رفتیم با آن دستگاه، فشار خون ایشان را می‌گرفتیم و قیمت آن گوشی را یادم است که آن شخص می‌گفت چهار برابر قیمت گوشی معمولی است که متداول است. چرا؟ خب یک گوشی معمولی می‌گذاری اینجا و فشار را می‌گیری، این نشان می‌دهد که ایشان در کجا دارد سیر می‌کند. می‌گوید: هر چیزی باید دقیق‌ترینش باشد، هر چیزی باید بهترینش باشد. اگر غیر از این بودند بنده به ایشان اعتقاد نداشتم.

به ما می‌فرمودند وقتی به پزشک مراجعه می‌کنید، در هر قسمتی که می‌خواهید باید به خبیرترین پزشک بروید، چشم می‌خواهید باید بروید اینجا. برای معده می‌خواهید...، آن موقع ما

مشکل معده و اثنی عشر و اینها داشتیم، می گفتند به دکتر فلان و دکتر فلان مراجعه کن که هر دو آنها فوت کردند و به رحمت خدا رفته اند. هیچ نمی گفتند این دکتری که می خواهی پیشش بروی، نماز می خواند یا نمی خواند؟ به نمازش کاری نداشتند، ببین خبرویش چقدر است؟ علمش چقدر است؟ تجربه اش چقدر است؟ شما که نمی خواهید پشت سرش نماز بخوانید! نمی خواهید که بروید حمد و سوره را پیشش یاد بگیری! می خواهی بروی معاینه ات بکنند.

عرض کردم خدمت رفقا خدا رحمت کند آن آقای نوری می گفت: یک گوسفندی خریدیم ببریم خانه دیدیم یک چشم ندارد، بردیم گفتیم: آقا این گوسفند یک چشم ندارد. گفت: مگر می خواهی برایت دعای کمیل بخواند، یک مدتی پیشت هست بعد هم می کشی، سرش را می بری دیگر. حالا شما می خواهی به پزشک مراجعه کنی، می خواهی بروی پشت سرش نماز بخوانی و ازش تقلید کنی؟ نه بابا جان. تشخیصش خوب باشد، متعهد باشد، تمام شد.

این را می گویند راه صحیح و با شعار خلط نمی شود قضیه با مسائل سیاسی خلط نمی شود بعد می گویند: آقا گفته است مصارف داخلی را کسی نخرد!! من کی گفتم مصارف داخلی را نخرید؟ بنده گفتم در مقام مقایسه انسان باید در هر ظرفی آن موقعیت و مصداق احسن را انتخاب کند، بنده این را گفتم. اگر جنس داخلی خوب است از استاندارد برخوردار است و می تواند پاسخگو باشد، خوب انسان باید داخلی بگیرد، چه اشکالی دارد؟ و اگر جنس داخلی از استاندارد برخوردار نباشد که خیلی ها هم نیست، آن شخص دیوانه است که برود بگیرد، سفیه است، ابله است. توجه می کنید! آنهایی که این حرف را می زنند، آیا خودشان هم عمل می کنند یا فقط برای ما حرف می زنند؟

چطور وقتی که من به پدرم می گویم: آقا اگر این دارو را بخری تأثیرش کم است ولی اگر داروی خارجی را بگیرد گران تر است. می گویند: بروید داروی خارجی را بگیرید که تأثیرش بیشتر است. چرا باید قضا یا خلط بشود؟ چرا باید مسائل خلط بشود؟ توجه می کنید چرا باید مسائل خلط بشود؟ چرا ما باید به بزرگان تهمت بزنیم و دیدگاه خود را مغرضانه بر آنها تحمیل کنیم؟

وقتی که ایشان مریض بودند خیلی پیشنهاد به ایشان شد، بنده در بیمارستان پیش ایشان بودم و می گفتند: آقا بروید خارج این طرف، آن طرف. ایشان می فرمودند: نه، با توجه به اینکه در ایران بیمارستان های مفید و پزشکان متخصص و مسئول هستند دیگر جایی برای رفتن نیست و درستش هم همین است. برای چه باید بروم؟ در صورتی که خیلی از افراد بودند که برای یک ترک پا بلند شدند و به امریکا رفتند. ترکی که یک شکسته بند هم می توانست گچ بگیرد، نیاز به بیمارستان ندارد.

بروید بخوانید که ایشان نسبت به این قضیه در کتاب چه مطالبی فرموده بودند؟ و چگونه از این روش افرادی که از یک طرف با عباراتی نامناسب نسبت به مسائل فرهنگی غرب و امثال ذالک تعبیر می آوردند ولی برای بیماری خود و درمان آن رهسپار آن دیار می شدند، انتقاد می کردند. یک روز یکی از دوستان متخصص ما که شاید اولین تخصص را هم حتی داشته باشد می گفت: من به فلان آقا می گویم این بیماری شما در این مورد به خصوص علاج ندارد، خوب این دکتر الآن یک فرد متخصص است آن

شخص در عین حال بلند می شود می رود اسپانیا که آنجا در بارسلونا با آن طبیب کذایی در آنجا مشورت
بکند و بعد بر می گردد و آن هم همین جواب را به او می دهد. می گوید: چرا مطالب ما نباید باور و
اعتماد کنند؟

صحبت مرحوم آقا این است با وجود افراد بصیر و خبیر و متعهد در خود کشور چه نیازی هست که انسان بیاید و دست نیاز خودش را به آن افراد غریبه دراز کند؟ آن هم افرادی که اصلاً باید بیشتر رعایت کنند و نسبت به این مطالب بیشتر باید توجه کنند، نه افراد عوام و افراد عادی. این مسئله مسئله ایشان بود، فلهمذا تمام همّت ایشان بر این بوده است، خود بنده هم راجع به این قضیه اصلاً صحبت کرده‌ام، در همان زمان ایشان صحبت کردم که «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه»^۱ کشور اسلامی باید بالاترین مرتبه علمی را داشته باشد. خب بله بنده هم همین را می‌گویم: بالاترین مرتبه تکنیک و تکنولوژی را داشته باشد، بالاترین مرتبه باشد. بله چون کشور کشور اسلام است، نباید نقطه ضعف از خودش در دنیا ارائه بدهد، از لحاظ رتبه علمی و فرهنگی باید در بالاترین نقطه باشد، از نقطه نظر تکنیک و تکنولوژی در بالاترین نقطه باشد، از نظر ادب و اخلاق در بالاترین مرتبه باشد، از نقطه نظر رفتار و سلوک باید بالاترین باشد، از نقطه نظر بیان حقایق و صدق!! باید اسوه برای همه ممالک باشد. عزیز من از نقطه نظر بیان واقعیات باید بالاترین باشد. فقط یک جا را گرفتی و همه جا را ول کردی!!؟ هان! از هر جهت مملکت اسلام باید بالاتر باشد.

اما اگر در یک موردی که مورد، مورد حیاتی هست و شما اعتماد ندارید آیا باز هم در اینجا باید بگویید که باید فرض بکنید اقدام به این بشود؟ شما وقتی که می‌خواهید بروید برای آپارتمان‌تان، برای ساختمان‌تان یک آسانسور بگیرید، یک مسئله ضروری و حیاتی بگیرید، وقتی به شما بگویند این یک آسانسور داخلی است با این خصوصیات، این هم یک آسانسور آلمانی است، کدام را می‌گیرید؟ اینجا پای جان در میان است، اینجا دیگر صحبت لباس متقال و پشم و کرک نیست. می‌وقتی به شما بگویند آقا جنس این هواپیما، هواپیمای کذایی است و آن هواپیما، هواپیمای کذایی است، سوار کدام می‌شوید؟ هان! خود شما که دارید اعتراض می‌کنید، سوار می‌شوید؟! این است که مسائل را آمدند خلط کردند و شعارش کردند و الا مگر انسان مریض است که امکاناتی که می‌تواند برای مملکت خودش صرف کند، آن امکانات را در اختیار دیگران قرار بدهد؟! خیلی باید آدم بی‌منطقی باشد.

همه جای دنیا همین است، بنده در یک کشور آفریقایی بودم، وقتی در فروشگاه نگاه می‌کردم، می‌دیدم خود فرانسوی‌ها که می‌آیند جنس بگیرند جنس فرانسوی می‌گیرند، خود بنده دیدم، چرا؟! خب بخاطر اینکه این پول دوباره برمی‌گردد در خود فرانسه، ولی آن کسی که دارد این جنس فرانسه را

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴، ب ۱، ح ۳۲۳۸۳

می‌گیرد، اعتماد به آن جنس فرانسوی دارد و پول اضافه هم می‌دهد. اما اگر بی‌اعتماد بود من دارم آنجا را می‌گویم اگر بی‌اعتماد بود، اگر کیفیت جنسش پایین‌تر بود، باز می‌آمد این را بگیرد؟ اگر می‌گرفت خیلی احمق بود، خیلی احمق بود. وقتی یک نفر بلند می‌شود می‌رود یکی از وسایل منزل را می‌گیرد هنوز یک هفته نیست برده، خراب می‌شود، نه حسابی دارد، نه گارانتی دارد، هیچ چیزی ندارد، خب این چکار می‌کند؟ باز دوباره می‌رود آن را می‌گیرد؟

این حرف‌ها چیست؟ این روش، روش عقلانی نیست. این روش، روش زیننده یک آدم عاقل نیست.

آن کسی که می‌گوید باید [منافع تولید] هر مملکتی برای خودش باشد، باید اوّل آن سطح کیفیت را بالا بیاورد از حداقل استاندارد برخوردار باشد. اما وقتی که من می‌روم از داروخانه قرص می‌گیرم می‌بینم تأثیر ندارد، آیا باز باید دوباره سراغ همان قرص بروم یا نه؟ در مسائلی که جنبه حیاتی دارد در قضایایی که باید دقت بیشتری در آنها بشود، کجا روش بزرگان این‌طور بوده که بیایند به حداقل اکتفا کنند؟ بله! اجناس داخلی رونق پیدا بکند مردم به آنها توجه بکنند، امکانات در اختیار افراد گذاشته بشود، نه امکانات از آنها گرفته شود، امکانات در اختیار افراد گذاشته بشود، به آنها رسیدگی بشود.

مگر سایر جاها چه کار می‌کنند؟ از پشت کوه که نیامدیم، مگر سایر جاها چکار می‌کنند؟ امکانات گذاشته بشود، نسبت به مسائل آنها توجه بشود، نسبت به حوائج آنها توجه بشود، نسبت به کنترل کیفیت خیانت نشود، نسبت به مناقصه گذاشتن یا مزایده گذاشتن این وسط زیرمیزی و امثال ذلک مطرح نباشد. اینها درد است. نباشد بله، الآن در تمام جاهای دنیا بخواهید شما نگاه کنید، بهترین افراد همین ایرانی‌ها هستند. در خارج رئیس فلان بیمارستان قلب ایرانی است، رئیس چشم پزشکی ایرانی است، رییس نمی‌دانم چه ایرانی است، رییس فلان کارخانه ایرانی است، این‌طوری که می‌گویند این هوش و استعدادی که در افراد ایرانی هست، در سایر جاها نیست و حق مطلب هم شاید همین‌طور باشد ولی با چه شرایطی؟ با چه شرایطی؟ در چه شرایطی؟ در چه شرایطی؟

بله وقتی انسان به این حد برسد، خود نظر مرحوم آقا رضوان الله علیه بر این بود که تا اجناس داخلی هست انسان نباید سراغ خارجی برود. مطلب درست است و بنده همین را قبول دارم صحبت بنده در آنجایی بوده و هست و خواهد بود که از نقطه نظر اطمینان و نقطه نظر تضمین و صحّت عمل، آیا این به پای آنها می‌رسد یا نمی‌رسد؟ تو که داری می‌روی یک ماشین می‌گیری و چهار پنج نفر سوار ماشینت کردی، در فلان گردنه داری می‌روی آیا اطمینان داری این ماشین تو را به مقصد می‌رساند؟! اطمینان داری؟! اگر اطمینان داری بگیر، اطمینان نداری نمی‌توانی بگیری باید ماشینی را بگیری که به آن اطمینان داشته باشی. ماشین که فقط ماشین در خیابان نیست، ماشینی است که در زمستان، در برف و یخ می‌رود، ماشینی است که در گرمای سوزان تابستان باید با آن حرکت کنی، ماشینی است که بچه شیرخواره را در آن سوار می‌کنی. وقتی که بنده یک ماشین گرفتم که از تهران حرکت کردم برای قم و وقتی به قم رسیدم فقط گفتم که این بچه‌ها اقلّاً دو تایشان فوت می‌کنند به واسطه سرمایی که همه یخ

زده بودند، مگر مریضم که بلند شوم بروم دیگر این را بگیرم؟! (چند سال پیش در زمان خود مرحوم آقا)

خب مگر انسان دیوانه است؟ کنترل کیفیت داشته باشد، بله، انسان نباید به جای دیگر مراجعه کند. این را می‌گویند مسیر، مسیر عقلانی که در هر جایی انسان ببیند آنجایی که صلاح است چیست؟ خدا در اینجا چه

گفته است؟ الآن که داری زن و بچه‌ات را سوار این ماشین می‌کنی، آیا اگر با این ماشین خدای نکرده در جاده تصادفی رخ داد، آیا همان ضربه‌ای که به این می‌خورد و موجب تلفات سه نفر می‌شود، به یک ماشین خارجی اگر همین ضربه می‌خورد آیا سه نفر می‌مردند یا نه؟ صحبت من این است.

راه سلوک راه عقلانیت است. عاقل در اینجا چه تصمیمی می‌گیرد؟ سلوک یعنی همین، یک عاقل در اینجا چه تصمیمی می‌گیرد؟ حالا ما کاری به اسلام نداریم، کاری به تشیع نداریم، کاری به اسلام نداریم و مسیحیت نداریم، آیا یک فرد عاقل این غذا را می‌خورد یا نمی‌خورد؟ آیا یک فرد عاقل این لباس را می‌پوشد یا نمی‌پوشد؟ آیا یک فرد عاقل سوار این ماشین می‌شود یا نمی‌شود؟ یک فرد عاقل با این هواپیما سفر می‌کند یا نه؟ لذا بنده الآن به همه توصیه می‌کنم وقتی که با هواپیما می‌خواهید بروید ببینید از چه شرکتی است؟ همین بنده‌ای که معمم هستم و می‌گویند آقا این حرف‌ها به شما نیامده، پس چه؟ بنده به خر و گاو سفارش کنم؟ می‌گویم بروید ببینید شرکتی که الآن دارد شما را به مشهد می‌برد، دارد شما را به مکه می‌برد، شما را به فلان مقصد می‌برد، ببینید چه شرکتی است؟ آیا اینها هواپیماهای ایمن هستند؟ اینها هواپیماهای اصلاح شده هستند؟ اینها هواپیماهایشان هواپیماهای سالم است یا اینکه نه، اشکال دارد؟ ممکن است خطراتی پیش بیاید، بله خیلی از مسائل است که خیلی‌ها نمی‌دانند، ولی کسی که یک مقدار اطلاعات داشته باشد می‌داند که سوار هر هواپیمایی نباید بشود. خطراتی که ممکن است برای انسان پیش بیاید در شرایط ناهموار جوّی پیش می‌آید که اهل فنّ اطلاع دارند که با یک باد ممکن است، در صورتی که ایراد باشد، یک بال هواپیما برود.

این مطلب در هر قضیه‌ای همین‌طور است، در هر موردی همین‌طور است. ما با مرحوم آقا همین‌طور بودیم وقتی که مسافرت می‌رفتیم می‌گفتند: بروید بهترین شرکتی که هست، با آن بروید. آن زمان می‌گفتند اتوبوس‌های شرکت میهن تور و تی بی تی خیلی معروف بودند. در آن زمان از نظر خود وسیله و از نقطه نظر راننده، راننده‌های مجرب و پخته، راننده‌های جوان نبودند، پیر بودند، اهل حساب و کتاب بودند. این قدر اینها دقت داشتند خیال می‌کنید همین‌طوری بوده، می‌گفتیم که آقا با فلان شرکت می‌خواهیم برویم می‌فرمودند: "نه، نه، نه، آن شرکت، شرکتی است که خیلی اعتبار ندارد، بروید از فلان جا بلیط بگیرید." این عین دستور مرحوم آقا بود.

این مطلبی بود که بنده می‌خواستم توضیحی بدهم راجع به اینکه اگر یک وقتی شبهاتی می‌بینید مطرح است، اینها افرادی هستند که هیچ اطلاع ندارند و عرض کردم حمل به صحّتش این

است که نفهمیدند. حالا مسائل دیگر، همه قسم احتمال هست. حالا مثلا ما می‌گوییم نفهمیدند، خود اینها هم بفهمند و متوجه باشند که امروز دیگر مردم را با شعار نمی‌توان قانع کرد. گذشت آن زمان‌ها و خواهد آمد مسائلی که دیگر انسان مجبور است به حقایق اعتراف کند، به آنچه که هست اعتراف کند. هیچ وقت یادم نمی‌رود، یک جا بودیم عده‌ای آمدند خدمت ایشان که آقا در فلان قضیه در انتخابات ما باید چه کنیم؟ می‌گویند که انسان باید شرکت کند. ایشان فرمودند: قدمتان را در جایی بگذارید که نسبت به آنجا اطمینان داشته باشید. به فردی رأی بدهید که اطمینان به صحت عمل او داشته باشید.

خب بفرمایید حالا تماشا کنید، آن روش بزرگان بود که بعضی‌ها عمل کردند و غیر از آن، دیدیم چه شد و چه مسائلی خواهد شد! توجه کردید؟! چرا ما گفتیم که دستور بزرگان این است که به شخصی که اطمینان ندارید رأی ندهید؟! این دستور بزرگان است، حرف عقلایی است. عاقل چه می‌کند در اینجا؟ یک عاقل چه می‌کند؟ سایر کشورها چه می‌کنند؟ می‌آیند یک نفر را انتخاب کنند که بعد بضرر خودشان و اجتماعشان و مملکتشان شود؟ و نابود کند و چه کند؟

نه مسلمان، نه مسیحی، عاقل چه می‌کند؟ راه خدا و راه سلوک هم همین را می‌گوید. خب چه فرقی کرد باهم؟! یکی است دیگر. همان عمل عقلانی می‌شود سلوک و همان عملی که مورد رضای خدا است می‌شود سلوک. آن نتیجه‌اش، این هم نتیجه‌اش. ضرر نکردند آن کسانی که به مبانی بزرگان عمل کردند و ضرر کردند آنهایی که مطالب را در افق‌های دیگر بردند، در عرصه‌های دیگر بردند، حقایق را با سیاست قاطی کردند، مسائل را با تخیلات و توهمات قاطی کردند، حالا مسئله هر جا می‌رسد باید بیایند جواب بدهند، آقا پس چه شد؟ آقا پس چه شد؟ آقا پس چه شد؟ خب از اول نکن عزیز من که حالا به آقا پس چه شد؟ آقا پس چه شد؟ گرفتار نشوی. که حالا برو این توجیه، نشد یک توجیه دیگر، آن هم جلوی‌ش بسته شد یک توجیه دیگر.

خب از اول آدم به حرف بزرگان گوش بدهد «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» جایی که علم نداری و جایی که یقین نداری پا مگذار و به حرف این و آن گوش مده و از آن مسیری که برای تو ترسیم شده است، به واسطه وسوسه‌ها و به واسطه تخیلات و امثال ذلک به انحراف مرو.

خب گرچه ما به ده دقیقه و یک ربع قول دادیم ولی ظاهراً تجاوز شد. ان شاء الله خداوند دست همه ما را بگیرد و ما را متوجه موقعیت‌مان بکند و فهم رسیدن به مطالب را در ما قرار بدهد و راه و روش بزرگان را بی‌پیرایه و دست نخورده به ما بیاموزد و ما را موفق کند که آن مسیر را به همان کیفیت برویم، ره چنان رو که رهروان رفتند. پدر ما هم خیلی حرف‌ها می‌شنید، خیلی وسوسه‌ها به گوشش می‌خورد خیلی از مطالب این طرف و آن طرف می‌شنید ولی سرش را انداخت پایین، آن مطلبی را که فهمید عمل کرد و رفت و آن مطلبی را که فهمید، ما هم دیدیم که چاره‌ای نیست جز اینکه فهم را به کار بیاندازیم. به ما هم گفتند: فهمت را بگذار کنار. گفتیم: این یک قلم را دیگر ببخشید، این یکی را نمی‌توانیم خلاصه فهم‌مان را کنار بگذاریم. بله در همین تزییلاتی که بر این رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا بنده می‌زدم در یک جایش گفتم که بگویم اینهایی را که شنیدیم، باید بگویم و به گوش همه

برسد. مطالب نباید فقط شعار باشد، تا کی شعار؟ تا کی دست کاری؟

فرمودند: ما وقتی رفتیم در نجف می خواستیم این فهم مان را به کار بیندازیم، عین عبارت

ایشان بود،

گفتند: فهمت را کنار بگذار آفاسید محمد حسین، کنار بگذار تا با تو رفاقت کنیم!! حالا خیل توضیح نمی‌دهم، صلاح هم نیست. گفتند فهمت را کنار بگذار تا با تو رفاقت کنیم!! تا با تو دوست شویم، تا تو را هم جزو جرگه خودمان بیاوریم!! من گفتم: من آمده‌ام در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فهیم را زیاد کنم، «لیسیرو لهم دفائن العقول» انبیاء آمده‌اند که این دینه‌های عقل را باز کنند و به رشد و تعالی برسانند. شما به من می‌گویید فهیم را کنار بگذار؟ گفتند: نه، آبان در یک جوی نمی‌رود. حالا که این طور شد گفتند: نمی‌رود که نرود، ما درس خودمان را می‌خوانیم و کاری هم به کسی نداریم و ببینیم که چه می‌فهمیم از اسلام؟ از دیانت چه می‌فهمیم؟ روش همان، تمام شد و رفتند و رسیدند. وقتی خدا در اینها نیت صادق دید، وقتی خدا در قلب اینها صفا دید، وقتی خدا دید اینها اهل شعار نیستند، وقتی خدا دید اینها حقایق را با مصالح خلط نمی‌کنند، وقتی خدا دید هر چه گفتند اینها به راه خودشان هستند، خدا هم راه را نشان داد، مسیر را نشان داد، بزرگان و مؤمنین را در جلوی راه اینها قرار داد تا دست‌شان را گرفتند.

پس ای عزیز من! به جای پرداختن به اینها، نیت را صادق کن، نیت را صاف کن، همه چیز درست می‌شود. همه اینها به خاطر چیست؟ این است که مدام می‌خواهیم این طرف و آن طرف بزنیم. چاره‌ای نیست، بالأخره باید سر جای خودمان برگردیم.

إن شاء الله تتمه مطالبی که مدّ نظر بود برای جلسه بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد